



مظهر شکوه ایران و مقاومت در مقابل بنی‌امیه بوده است. برای روشن شدن مطلب، لازم است مقدمه‌ای ذکر شود: از زمانی که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند از طرف حاکمان اسلامی به‌ویژه خلفای راشدین و علی‌الخصوص در حکومت علی^(ع) مساوات، عدالت و حق‌خواهی را می‌دیدند و یقیناً یکی از عواملی که موجب خوشبینی آن‌ها به دین اسلام و استقبال از آن شد، حق‌خواهی و عدالتی بود که در بین مسلمانان عرب و غیرعرب رعایت می‌شد، اما با حاکمیت بنی‌امیه اوضاع دگرگون شد، شعارهای اسلامی جای خود را به تعصب‌های جاهلی و رحمت نبوی جای خود را به تبعیض نژادی داد.

در خراسان بود که حوادث دردناک و خونین بین مردم و حاکمان بنی‌امیه پیش آمد. مردم تفاوت بین ادعای مسلمانی و رهبری دینی را با رفتاری ناشایست می‌دیدند و طبیعی است که در نتیجهٔ ستم حاکمان بنی‌امیه یک حرکت سیاسی - نظامی، و در کنار آن یک حرکت فرهنگی گسترده علیه عرب‌ها شکل گرفت.

مرکز تحرکات سیاسی ایران، خراسان بود (نک: ابن‌خلدون، مقدمه، ج ۳، ص ۲۱). از همین منطقه بود که ابومسلم لشکر عظیم خود را برای سرنگونی بنی‌امیه، راهی حجاز کرد. اگرچه در تبار و نژاد ابومسلم که آیا ایرانی بوده یا عرب اختلاف نظر وجود دارد، اما در اینکه منسوب به منطقهٔ خراسان بوده، تردیدی نیست. به تعبیر دیگر نام «ابومسلم»، «سرنگونی بنی‌امیه» و «خراسان» از یکدیگر جدا ناشدنی است.

لازم به یادآوری است که پس از سرنگونی بنی‌امیه به دست ابومسلم و حاکمیت بنی‌عباس و کشته شدن ابومسلم به دست خلفای عباسی، طولی نکشید که مردم ایران به‌ویژه منطقهٔ

ملاحظاتی دربارهٔ یک مثل عربی در امثال و حکم دهخدا خراسانی و انسانیت با هم جمع نمی‌شوند

وحید سبزیان‌پور
دانشگاه رازی
wsabzianpoor@yahoo.com

دهخدا در امثال و حکم (۱۳۵۲: ۲۴۵/۱) یک مثل عربی از تاریخ گزیده نقل کرده است: «الخراسانیة والانسانية لا یجتمعان»^۱: خراسانی و انسانیت با هم جمع نمی‌شوند.

حیرت‌آور است که ادیبی نکته‌سنج چون دهخدا توضیحی دربارهٔ این مثل نداده زیرا این مثل عربی است و از نوع اختلاف سلیقه‌های خانوادگی و درونی مثل «حیدری - نعمتی» نیست. اگر مردم برخی شهرها به هم خوشبین نیستند، امری طبیعی است و ممکن است علل تاریخی اجتماعی خاصی مثل اختلاف در مورد زمین و آب و... داشته باشد. نکته این است که عرب‌ها را با خراسانی‌ها چکار؟ چرا عرب‌ها باید این نظر را دربارهٔ خراسان و مردم آن داشته باشند؟ به اعتقاد ما خاستگاه این مثل به زمانی برمی‌گردد که خراسان

۱. این مثل عربی در منابع زیر دیده می‌شود: (ابن‌حمدون، تذکره، ج ۶، ص ۴۳۴؛ ثعالبی، یتیمه، ج ۴، ص ۳۱۱؛ ذهبی، تاریخ، ج ۲۷، ص ۳۵۱-۳۵۲؛ ابن‌فضل‌الله عمری، مسالک، ج ۱۲، ص ۷۸؛ یاقوت حموی، معجم، ص ۲۵۲-۲۵۳).

از داستان دیدار خواجه نصیرالدین طوسی و ابن حاجب و خلیفه بغداد می‌توان میزان اختلاف و دشمنی مردم خراسان با حکومت عباسی و عمق خطر خراسان را برای این حکومت مشخص کرد که دهخدا آن را از کتاب قصص العلمائین نقل کرده است (دهخدا: همانجا).

خراسان و خراسانی در امثال فارسی

دیدگاه منفی عرب‌ها دربارهٔ دلاوران خراسان موجب شده در ادب فارسی هم امثالی در ذم آن‌ها گفته شود، خراسانی‌ها به صفاتی چون نادانی^۱، مکر و فریب، دارای خوی غیر انسانی، خواننده شده‌اند. اگر چه بسیاری از این مثل‌ها در شرایط ویژه به کار رفته و در کنار آن‌ها نیز ستایش‌های بسیاری از آن منطقه و مردمانش در منابع دیده می‌شود. به هر حال باید توجه داشت که امثالی مانند آنچه در صدر نوشته یاد شد، پرداخته بیگانگانی است که با مردم خراسانی میانه خوبی نداشتند.

منابع

- ابن حمدون، محمد بن حسن، التذکرۃ الحمدونیة، تحقیق احسان عباس، بکر عباس، بیروت: دار صادر، [بی‌تا].
- ابن خلدون، (۱۹۹۰)، مقدمه، بیروت: المطبعة الادبیة.
- ابن فضل الله عمری، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، تحقیق: احمد عبدالقادر شاذلی و دیگران، ابو ظبی: المجمع الثقافی، [بی‌تا].
- بشار بن برد، دیوان، بیروت، دار صادر، [بی‌تا].
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد، یتیمۃ الدهر فی محاسن اهل العصر، بیروت: دار الکتب العلمیة، [بی‌تا].
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۵۲، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- ذهبی، محمد بن أحمد (بی‌تا)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی.
- سبزیان پور، وحید؛ دارابی، حدیث، ۱۳۹۲، «سرچشمهٔ حکایات عبید زاکانی در رسالهٔ دلگشا»، فصلنامهٔ ادبیات داستانی، س ۱، ش ۳، ص ۵۵-۷۶.
- عبید زاکانی، عبدالله، کلیات عبید زاکانی، تهران: پیک فرهنگ، ۱۳۷۶ ش.
- یاقوت حموی، معجم الأبناء، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دار الغرب الاسلامی، [بی‌تا].
۱. در لطایف عبید زاکانی که عمدتاً متأثر از ادب عربی است، (سبزیان پور و دارابی، ۱۳۹۲: ۵۵-۷۶) چهار حکایت با مضمون طنز و تحقیر دربارهٔ خراسانیان آمده است (عبید زاکانی، کلیات، ص ۲۹۸، ۳۰۳، ۴۵۴، ۴۶۷).

خراسان، متوجه شدند که حاکمان بنی عباس اگر چه تعصبی به نژاد عرب ندارند ولی در نهایت راه بنی امیه را با شیوهٔ استبدادی، دنیا دوستی و نادیده گرفتن حقوق انسانی پیش گرفته‌اند. بنابراین قیام‌های بزرگ مردمی در ایران به رهبری سنباد، بابک، افشین، استاذسیس و ... به راه افتاد که همگی به سبب سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» دولت بنی عباس با شکست روبه‌رو شد.

اما از جهت فرهنگی، خراسان، نماد ایران و عظمت و شکوه از دست رفته آن است. به همین سبب است که بشار بن برد شاعر شعوبی و بلندگوی رسای ایرانیان در مخالفت با کجروی‌های عرب‌ها خود را خراسانی می‌نامد، نه به این عنوان که خراسان جزئی از ایران است، بلکه به این معنا که خراسان مظهر شکوه و عظمت گذشته ایران و علمدار مبارزهٔ سیاسی با عرب‌هاست (بشار، دیوان، ج ۴، ص ۱۱۵).

از دیگر سو جنگ بین امین و مأمون در واقع جنگ بین عرب و ایران بود؛ زیرا مادر امین، زبیده از نژاد عرب بود حال آنکه مادر مأمون ایرانی بود.

طاهر ذوالیمین که بعدها اولین دولت مستقل ایرانی را پس از پیروزی اسلام در ایران به نام دولت طاهریان تشکیل داد، نقش اساسی در شکست امین و در حذف عرب‌ها از صحنهٔ سیاست و قدرت داشت. پسر طاهر ذوالیمین یعنی عبدالله بن طاهر نیز در اشعار خود افتخار به خراسانی بودن می‌کند. بنابراین خراسان برای حاکمان عرب چه بنی امیه و چه بنی عباس کابوسی شده بود که خواب را بر آنان حرام کرده بود. بدیهی است که مدافعان عرب و مخالفان ایران نسبت به طاهریان که افتخار به خراسانی بودن داشته، خشم و کینهٔ بسیار داشته باشند و مثلی با عنوان الخراسانیة و الانسانیة بسازند.

آنچه جای شگفتی دارد اینکه چرا دهخدا این مثل عربی را بدون شرح و توضیح نقل کرده است؟ شایسته بود که مشخص می‌کرد این مثل آینه‌ای از خشم و غضب عرب‌ها نسبت به غیرت و دلاوری بخشی از ایران به نام خراسان است.

طوس هم که از مراکز مهم خراسان بوده از این آسیب در امان نمانده است. دهخدا در ذیل «گاو طوس» (ص ۱۲۶۵) آورده است: «گاو طوس: در قدیم مثلی سایر بوده است و از آن بلاهت مردم طوس را می‌خواستند».